

راز زنده ماتدن مسعود رجوی در زندان شاه

علی اکبر راستگو - کانون آوا - 15 فوریه 2022

دیماه هر سال سالگرد آزادی 162 تن از آخرین دسته زندانیان سیاسی در 30 دیماه 1357 می باشد که چندتن از مجاهدین نظیر مسعود رجوی، موسی خیابانی و اشرف ربیعی نیز جزو آنها بودند.

طبق معمول هر ساله قابل انتظار بود که یکی دو مقاله در باره این واقعه در رسانه های مجاهدین درج شده و موضوع فراموش شود. ولی بانگهای به سایت های مجاهدین در چند روز گذشته باعث دیده می شود که در صدها مقاله بطور هدفمند به ظهور پیامبرگونه مسعود رجوی در این روز اشاره می شود و اصلاً وی را بعنوان انسانی که برگزیده شده تا تکامل را پیش ببرد مورد ستایش قرار داده اند. دریغ از اینکه یک اشاره به نحوه زنده ماندن وی در زندان شاه نکنند. شاهی که تمام مرکزیت سازمان مجاهدین را اعدام کرد ولی مسعود را زنده گذاشت. در این مقاله سعی می کنیم با ارایه سند و مدارک این موضوع را جهت ثبت در تاریخ بشکافیم و به گوشه ای از شخصیت ویژه و راز زنده ماندن او در زندان شاه به عنوان تنها بازمانده از رهبران سازمان، اشاره می کنیم.

مسعود رجوی در سال ۱۳۲۷ در طیس از شهرهای استان خراسان در خانواده ای قویاً مذهبی و از طبقه متوسط مرفه متولد شد. پدر وی محضر دار یعنی دلال معاملات املاک بود. در ایران برخی از محضر داران وظیفه ثبت ازدواج و خواندن خطبه عقد عروسی را نیز به عهده دارند. در ایران بعضی از وظایف شهرداری ها را بخش خصوصی انجام می دهد. در ایران عموماً محضر داران از طیف روحانیون هستند. ثبت معاملات، عقد قراردادهای خرید و فروش، ازدواج و طلاق و... عموماً بر اساس شرع اسلامی انجام می شده است. البته در دوران پهلوی ها قوانین شرعی به نفع قوانین مدنی و عرفی تغییراتی کرده بود، با این همه همین قوانین عموماً نشئت گرفته از فقه شیعه بوده، نتیجتاً آخوندها در این زمینه آگاهی های فقهی بیشتری داشته اند.

رجوی تحصیلات ابتدائی خود را در شهر به غایت مذهبی مشهد که یکی از پیشوایان مذهب شیعه در آن جا دفن شده است، طی کرد، و در ۱۴ سالگی برای ادامه تحصیلات به تهران رفت.

پس از پایان دبیرستان، رجوی در رشته حقوق دانشگاه تهران پذیرفته شد. در همین دوران دانشجویی است که با محمد حنیف نژاد، بنیانگذار سازمان مجاهدین خلق آشنا شد. از سویی دیگر رجوی به شدت تحت تاثیر القانات مذهبی سید محمود طالقانی، یکی از روحانیون ایران قرار داشت.

وی، در سال ۱۳۴۶ هنگامی که تنها ۱۹ سال داشت، به عضویت سازمان مجاهدین درآمد و به عنوان جوان ترین عضو مرکزیت و گروه ایدئولوژی سازمان برگزیده شد!

در شهریور ماه سال ۱۳۵۰ کلیه کادر های بالای سازمان مجاهدین توسط ساواک شاه شناسائی و دستگیر شدند که رجوی هم در بین آن ها بود.

بعد ها کلیه رهبران و اعضای سطح بالای سازمان توسط دادگاه نظامی محاکمه و بعد هم اعدام می شوند. به جز مسعود رجوی و یکی دیگر از اعضای آن زمان سازمان که حکم اعدامشان با یک درجه تخفیف به حبس ابد کاهش می یابد. سازمان دلایل تخفیف حکم اعدام مسعود رجوی به حبس ابد از سوی محاکم نظامی شاه را این گونه توضیح می دهد. این توضیح به گونه ای نشان دهنده شخصیت خود رجوی هم هست!!

” در آن زمان برادر بزرگتر او، دکتر کاظم رجوی، بیک بسیج گسترده بین المللی را برای جلوگیری از اعدام وی سازمان داد. عفو بین الملل، صلیب سرخ جهانی و هم چنین شخصیت های برجسته اروپایی نظیر فرانسوا میتران، بارها برای نجات جان او دخالت کردند... ساواک که به دلیل فشار بین المللی نمی توانست او را اعدام کند، تا آخرین سالها مسعود را تحت فشار و شکنجه قرار می داد. به خصوص در سالهای ۵۴ - ۵۳، شدت شکنجه های دژخیمان ساواک به حدی رسید که توان فیزیکی وی را به صفر رسانده بود، اما او با پایداری و صلابت ساواک را تحقیر و منکوب می کرد.“

این گونه توجیحات و توضیحات تکراری در خطابه ها، نوشته ها و تبلیغات سازمانی که با اصراری هیستریک و در ابعادی نجومی مرتباً به خورد اعضای سازمان داده می شود، خود گویای روایت و ارونه سازمان از این روایت است. اتفاقاً یکی از اعضای سازمان که می بایست در تلویزیون سازمان به این مناسبت بارها و بارها ظاهر شود و توجیحاتی آب و تاب دار از چگونگی این تخفیف حکم را برای اذهان ساده هواداران شان سر هم بندی کند، عباس داوری است که گویا در زندان هم بند مسعود رجوی بوده است. داوری در سال ۱۳۶۰ در کشور فرانسه زمانی که عنوان عضویت دفتر سیاسی سازمان را یدک می کشید، همین داستان را به گونه ای دیگر روایت کرده بود. داوری که اتفاقاً در دوره ای از زندانش، هم بند اسدالله لاجوردی هم بود. به یکی از دوستان شورایی سازمانش در خلوت، با واژه هایی چارواکاری گفته بود:

” این مردک که امروز این طور هارت و پورت می کند، بس که مؤذنی است در زندان حتی بیک چوب هم نخورد. آن قدر که مرتاض بازی در می آورد و غذا نمی خورد و رنگ و رویش زرد بود. هر وقت که ساواک سراغش می آمد غش می کرد و از حال می رفت و هر جا که سمیه را پر زور می دید، پیشاپیش کروکی خانه حنیف نژاد و دیگران را بر روی کاغذ می کشید و آن را دست ساواک می داد تا آنان از سر تقصیراتش بگذرند.“

یکی از اعضای قدیمی و جدا شده از سازمان به نام محسن نجات حسینی در این رابطه می نویسد:

” حکم اعدام همه کسانی که در دادگاه تجدید نظر، جسورانه رژیم را محکوم و از مبارزه مسلحانه دفاع کردند، توسط این دادگاه تأیید شد. ناصر صادق، علی باکری، محمد بازرگانی و علی میهن دوست در ۳۰ فروردین ۱۳۵۰ به جوخه

اعدام سپرده شدند. حکم اعدام در مورد محمد حنیف نژاد، سعید محسن، علی اصغر بدیع زادگان، محمود عسگری زاده و رسول مشکین قام در ۴ خرداد ۱۳۵۰ به اجرا در آمد. حکم اعدام مسعود رجوی به حبس ابد تبدیل شد. اقدامات کاظم رجوی، برادر مسعود که در سوئیس به سر می برد، باعث شده بود که عده ای از حقوقدانان و استادان دانشگاه های سوئیس، طی نامه ای از شاه لغو احکام را خواستار شوند. شاه که همیشه سعی داشت ترور و خفقان داخلی را از دید کشورهای غربی پنهان نگه دارد، دستور داد که حکم اعدام رجوی به حبس ابد تبدیل شود. حکم اعدام بهمن بازرگانی نیز، پس از اعدام برادرش محمد بازرگانی، در اثر کوشش بستگانش به حبس ابد تخفیف یافت. **

آرواند آبراهامیان، پژوهشگر ارزنده ایرانی نیز به نقل از منابع دیگری همین نظر را اعلام داشته است. **

برخی دست نوشته های خود رجوی که از درون زندان به دست آمده، همچنین عملکردها و رفتارهای بعدی او، نظرات عباس داوری را، زمانی که هنوز پایش به خاک عراق نرسیده بود، تأیید می کند.

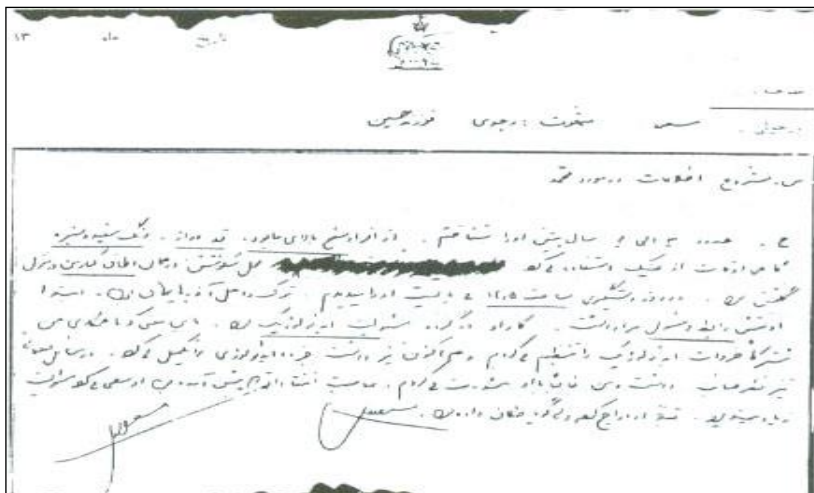
پرسش اصلی این است: آیا تعلیق حکم اعدام او به علت ضعفی نبود که در بازجویی ها از خود نشان داده بود؟ آیا همکاری با ساواک و کشیدن کروکی محل سکونت محمد حنیف نژاد، بنیانگزار اصلی سازمان و دیگر زندانیان، دلیل دیگری برای این تخفیف حکم نبوده است؟ آیا این تخفیف حکم تنها به فعالیت برادرش کاظم رجوی در ژنو و یا پادرمیانی آقای پادگورنی نخست وزیر وقت شوروی سابق نزد محمد رضا شاه مربوط بوده است؟ احتمال آخر را دکتر شاهپور بختیار آخرین نخست وزیر قبل از انقلاب ۱۳۵۷ در کتابش مطرح کرده است.

اسناد و مدارکی که بعد از انقلاب از آرشیو محرمانه ساواک به دست مردم افتاد و بخشی از آن ها در دی ماه ۱۳۶۱ انتشار بیرونی پیدا کرد، نشان می دهد که علت اصلی دستگیری های وسیع سال ۱۳۵۰ همکاری شگفت انگیز دو نفر از دستگیر شدگان همین جریان، یعنی مسعود رجوی و تقی شهرام با ساواک بوده است. این دو در همان بازجویی های مقدماتی اطلاعات فراوانی را در دسترس سازمان امنیت و وقت ایران گذاشتند.

بر اساس سند شماره ۱، مسعود رجوی، محمد حنیف نژاد را که از بنیانگزاران سازمان مجاهدین خلق بود و در زمان دستگیری و زندانی شدن رجوی فراری بود، به ساواک لو می دهد. این سند که به خط و امضای خود مسعود رجوی است و طی آن به پرسش های بازجوی ساواک پاسخ داده است، در زیر کلیشه شده است:

(سند شماره ۱)

متن سند شماره ۱:



بازجویی از مسعود مسعود شهرت:
 رجوی فرزند حسین
 س - مشروح اطلاعات در مورد محمد
 ج - حدود ۳ الی ۴ سال پیش او را
 شناختم. از افراد سطح بالایی ما بود. قد
 دراز. رنگ سفید و سبزه گاهی اوقات از
 عینک استفاده می کرد. محل سکونتش در
 همان اطاق کنار من در منزل گلشن بود.
 در روز دستگیری ساعت ۱۲/۵ می بایست
 او را می دیدیم. ترک و اهل آذربایجان بود.
 ابتدا او نقش رابط و مسئول مرا داشت.
 کار او در گروه مسئولیت ایدئولوژیک بود.

باین معنی که با همکاری من مشترکاً جزوات ایدئولوژیک را تنظیم می کردیم و هم اکنون نیز داشت جزوه ایدئولوژی را تکمیل می کرد. در مسائل تعلیماتی نیز نظر صائب داشت و من غالباً با او مشورت می کردم. بمناسبت انتقاداتی که پیش آمده بود، او سعی می کرد مسئولیت زیاد نپذیرد. قبلاً از دواج کرده ولی گویا طلاق داده بود. امضاء مسعود رجوی

در سند شماره ۲ که کلیشه آن در صفحه بعد چاپ شده است، مسعود رجوی به جز کشیدن کروکی خانه حنیف نژاد، عده دیگری از اعضای مجاهدین را نیز با اسم و مشخصات به ساواک معرفی می کند، از جمله:

- محمد بازرگانی، در این سند رجوی کروکی منزل بازرگانی را کشیده است. در بالای سند هم با خط مسعود رجوی آمده است...

- بهمن بازرگانی، مسعود رجوی اطلاعات خود را در مورد بهمن بازرگانی شرح می دهد و حتی ساواک را راهنمایی می کند که محمد بازرگانی نیز بهمن را می شناسد.

- بهروز (علی باکری)

- محمد حنیف نژاد، در این سند مسعود رجوی در مورد حنیف نژاد اطلاعات بیشتری می دهد و تلویحاً ساواک را راهنمایی می کند که از «سعید محسن» و «ناصر صادق» نیز در مورد حنیف نژاد بازجویی نمایند.

(*) بر فراز خلیج، خاطرات محسن نجات حسینی، نشر نی، سال ۱۳۷۹، صفحه ۳۱۲

(**) اسلام رادیکال، آرواند آبراهامیان، نشر بولتن، سال ۱۳۷۸، صفحه ۶۶.

بازجویی از مسعود فرزند حسین
شهرت رجوی
محل ضربدر
خانه محمد است.

کوچه سوم از سمت چپ.
درب آبی پلاک آن را نمی دانم
درب بعد از گاراژ قرار دارد
۵- بهمن - ترک - اهل آذربایجان - قد
متوسط چهره تقریباً سبزه - سن حدود 26
الی 25 - مو: تقریباً مشکی. آدرس او را
نمی دانم. از نظر شکلی زیاد شبیه محمد
است. احتمالاً پسر عموی او باید باشد یا
قوم و خویش نزدیک یکبار او را در
زمستان گذشته بهنگام خروج از وزارت
اقتصاد دیده ام. البته نمی دانم که آنجا کار
می کرده یا برای انجام کاری رفته بود
محمد بازگانی او را باید بشناسد.

۶- بهروز: قد کوتاه - سیه چرده - اهل
آذربایجان - آدرس نمی دانم، - چشم و مو
مشکی. با احتمال قوی فارغ التحصیل و
مهندس باید باشد. محمد بازگانی باید او
را بشناسد و البته نمیدانم که مشخصات او
را می داند یا نه؟

۷- محمد: چهره کشیده اهل آذربایجان - قد
بلند - چشم مشکی، گاه عینک میزد. قبلاً با
من در منزل مهدی فیروزیان اطاقی در
اجاره داشت رنگ پوست سفید و سبزه. من
او را از همان اوایل می شناختم. و مدتی
نقش مسئول مرا داشت. در روز دستگیری
ساعت ۱۲/۵ با او قرار داشتم. در مسیر
خیابان آریامهر سمت امیرآباد و بالعکس، و
از امیرآباد سرکوچه بعد از پمپ بنزین
بسمت خیابان آریامهر که البته نیامد. هدف
ملاقات این بود که بسته ای را که نمی

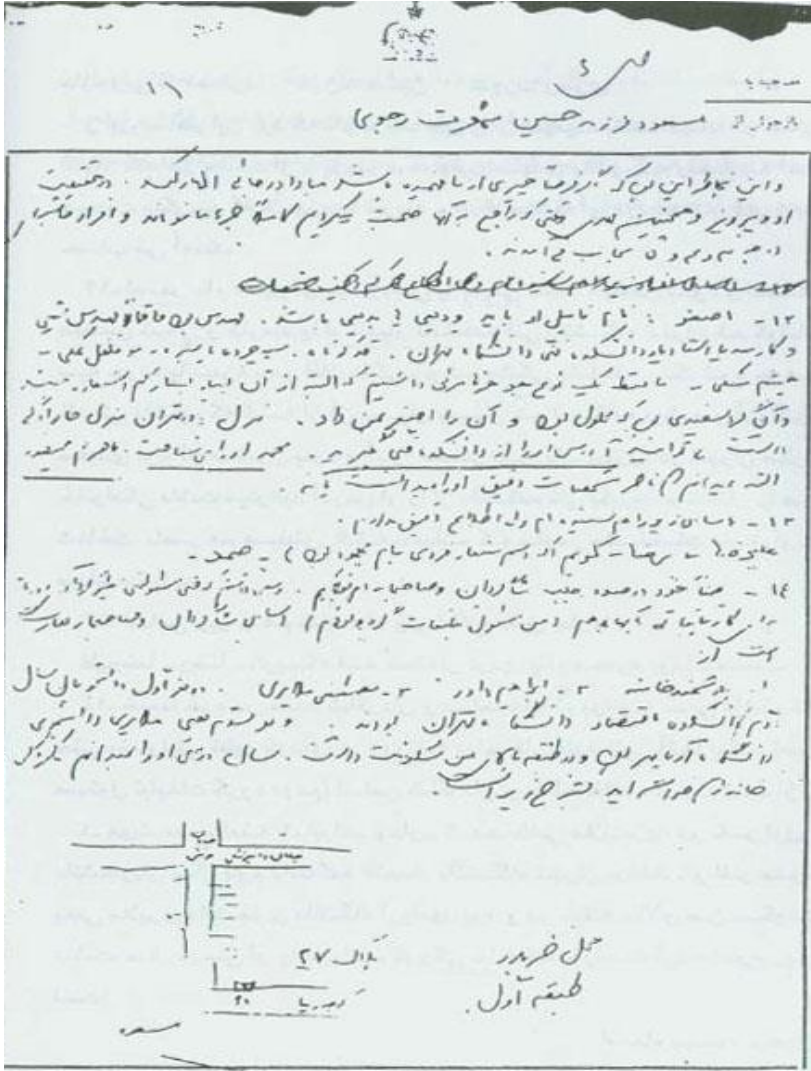


خواستم در خانه حفظ کنم باو بدهم. (منظور خانه خودم است) بسته حاوی یک سری اسناد و مدارک و اشیائی بود که خودم
هم دقیقاً ندیده بودم و افرادی را که برای دستگیری آمدند تمام، بسته را توقیف و به بازداشتگاه آوردند. احياناً مدارک آن از
خارج ارسال شده بود. سعید و ناصر، محمد نامبرده مزبور را می شناسند.
البته باز هم نمیدانم که تا کجا مشخصات دقیق او را می دانند.

امضاء مسعود رجوی

در سند شماره ۳، مسعود رجوي، چند تن ديگر از اعضاي سازمان را به ساواک معرفي مي کند که عبارتند از:
 - اصغر بديع زادگان (از بنيانگزاران سازمان)
 - هوشمند خامنه اي، ابراهيم داور و مصطفي ملايري.
 - شماری ديگر که در اصل سند اسامي آنان موجود است.

(سند شماره ۳)
متن سند شماره ۳:



باز جويي از مسعود فرزند حسين
 شهرت رجوي
 ... و اين بخاطر اين بود که اگر فرضاً
 جيزي از ... فهميده باشد مبادا در جايي
 اظهار کند. در حقيقت او و پرويز و
 همچنين مهدي وقتي که راجع به آنها
 صحبت مي کرديم کاملاً جزء ما نبودند و
 افراد حاشيه اي درجه ۳ و ۴ و ۵ به
 حساب مي آمدند.
 ۱۲- اصغر: نام فاميل او بايد وديعي يا
 بديعي باشد. مهندس بود و احتمالاً مهندس
 شيمي و کارمند يا استاديار دانشکده فني
 دانشگاه تهران قد کوتاه. سياه چرده يا سبزه
 - مو فلفل نمکي - چشم مشکي - اما فقط يك
 نوع جوهر نامرئي داشتيم که البته از آن
 بسيار بسيار کم استفاده مي شد و آن، گرد
 سفيدي بود که محلول بود و آنرا اصغر
 بمن داد. منزل: در تهران منزل خانوادگي
 داشت مي توانيد آدرس او را از دانشکده
 فني بگيرييد. محمد او را مي شناخت.
 ناصر هم همينطور البته نمي دانم که ناصر
 مشخصات دقيق او را مي دانست يا نه.
 ۱۳- اسامي زير را هم شنيدم ام ولي
 اطلاع دقيق ندارم.
 علي رضا - رضا - کریم (که اسم مستعار
 فردي بنام محمود بود) - صمد -
 ۱۴- ضمناً خود در صدد جلب شاگردان
 و صاحبخانه ام بودم. و سعي داشتم که
 حتي مسئوليتي نظير گردآوری روزنامه
 براي کار تبليغاتي بآنها بدهم (من مسئول
 تبليغات گروه بودم) اسامي شاگردان و صاحبخانه - عبارت است از
 ۱- هوشمند خامنه ۲- ابراهيم داور ۳- مصطفي ملايري. دو نفر اول - دانشجويان سال دوم دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران
 بودند - و نفر سوم يعني ملايري دانشجوي دانشگاه آريامهر بود و در طبقه بالاي من سکونت داشت. سال درسي او را نمي
 دانم - کروکي خانه که خواسته ايد بشرح زير است.

کروکي منزل
 امضاء مسعود رجوي

متن سند شماره ۴:



بازجویی از مسعود رجوی
خودشان اجازه گرفت. بقیه هم که فکر
میکردند این اجازه شامل آنها هم هست،
فردا صبح چند دقیقه قبل از آفتاب بیدار
شدند نماز بخوانند ولی ناگهان مامورین
ریختند و با کتک کاری و دشنام آنها را
بجای خود برگرداندند و عده ای را هم
برای تنبیه بردند زیر ۸.

فردا صبح هم همین قضیه تکرار شد. خدا
شاهد است که دیگر کارد به استخوان
رسیده بود و فشار طاقتفرسا می نمود آخر
مگر مقامات بالاتر نخواستند بودند که
کمون منحل شود و مراسم و تظاهرات
سیاسی قطع شود پس چرا هر چه ما
اطاعت می کنیم وضع بدتر میشود؟ این
سؤال در دل همه بود. وقتی ۶ نفر از بچه
های نهان را از توی خود زندان بردند
برای اعدام و شایع بود که کتک مفصلی هم
زده اند چون اصل بر تبعیت از مقررات
بود و قرار بود دیگر مراسمی نباشد کسی
باصطلاح جم هم نخورد. پس چرا متقابلاً
زندانبانان رعایت یک مسائل معمولی و
عادی را نمی کنند؟

بنابراین هیچ چاره ای نبود جز اینکه
قضیه با مقامات بالاتر و مراجع دیگر،
 مطرح شود شاید گشایشی پیدا شود. هر

کس که می خواست چه روحانی و غیر روحانی در صدد بر آمد تا نامه ای به مراجع بالاتر نوشته و استمراج کند. چند
نفری هم که رفتند با رئیس زندان صحبت کردند فایده ای حاصل نشد، لیکن روز بعد بلندگو تعدادی روحانیون و آخوندها
را با هر کس که نامه نوشته بود صدا و احضار کرد که اسبابهایشان را جمع کنند و بردند. به این ترتیب سر یک مطلب خیلی
ساده و پیش پا افتاده جنجال مهمی بر پا شد و دیگر صحبت هم فایده ای هیچ نداشت و این صحبتها و قضایا خاص یک بند
بخصوص نبود و بعد روشن شد که در هر هفت بند همین قضیه بوده و عده ای به مقامات بالاتر نامه نوشته و تقاضای
رسیدگی کرده اند.

آنها را هم که بودند از زندان یا زدند و یا بردند عادی و مجرد. آخوندها را هم ابتدا تماماً لخت کرده و سپس سر و
ریششان را زده بودند حال اینکه همین ها قبلاً در کمیته ریش داشتند و یا در اوین. می توان حدس زد که در این شرایط
زندانی ها چه حال و روزی پیدا می کنند. شب همان روز من که هنوز نامه ننوشته بودم وقتی دیدم جریان دارد بد طوری
اوج می گیرد و چه بسا باز به یک درگیری منتهی شود نامه ای به مقامات ساواک، و دادرسی و شهربانی نوشته و ضمن
تشریح مفصل قضیه و شرایط زندان تقاضای رسیدگی کردم. ضمناً بخاطر اینکه احتمالاً مساله در همین حد بین زندانی و
مقامات زندان حل شود. نامه را رد نکردم. بلکه از رئیس زندان تقاضای ملاقات کرده و نامه ها را با خودم بردم پیش
ایشان البته بدون مبالغه بگویم که در آن شرایط که رئیس و مقامات زندان همه را رد کرده و هیچ روی موافق نشان نداده
بودند تقاضای ملاقات و صحبت حضوری در آن جو ناراحت کننده و پر عذاب و کینه ای که زندان را گرفته بود کار ساده
ای نبود. در ثانی احتمال جلب نظر موافق رئیس خیلی کم بود و لذا رفتن به آنجا از طرف من معادل بود با کلی اتهام و
مارک جدید از سازشکاری و ترس و جبن گرفته تا انواع ism های دیگر با این همه من که دیگر تجارب گذشته را داشتم
به حرفهای این و آن بی اعتنائی کرده رفتم. ایشان مرا پذیرفت نامه هایم را خواند و گفتند که رد می شود. ۲ - ۳ ساعت هم
انجا بودم و در کمال ادب ابعاد مختلف این قضیه را تشریح کردم بطور کلی شامل:
به مرجعی که نوشته ام

اولاً - در مورد امنیت داخلی زندان هنگام صبح که تاکنون هیچ سابقه خلافی وجود ندارد و امری هم که مسبوق به سابقه نیست شاید شما که رئیس زندان هستید بتوانید مختصر ارفاقی قایل شوید تا دیگر مساله ای ایجاد نشود.
ثانیاً خود شما هم بهتر اطلاع دارید که انجام این فریضه مذهبی را هیچ وقت مقررات زندان ها در طول همه تاریخ زندانبانی ایران موقوف نکرده، حالا اگر شما در این امر یک تظاهر سیاسی و مخالف مقررات و خلاف امنیت می بینید حق با شماست ولی خودتان به تعدادی خط خوردگی از طرف خودم.

امضاء مسعود رجوی

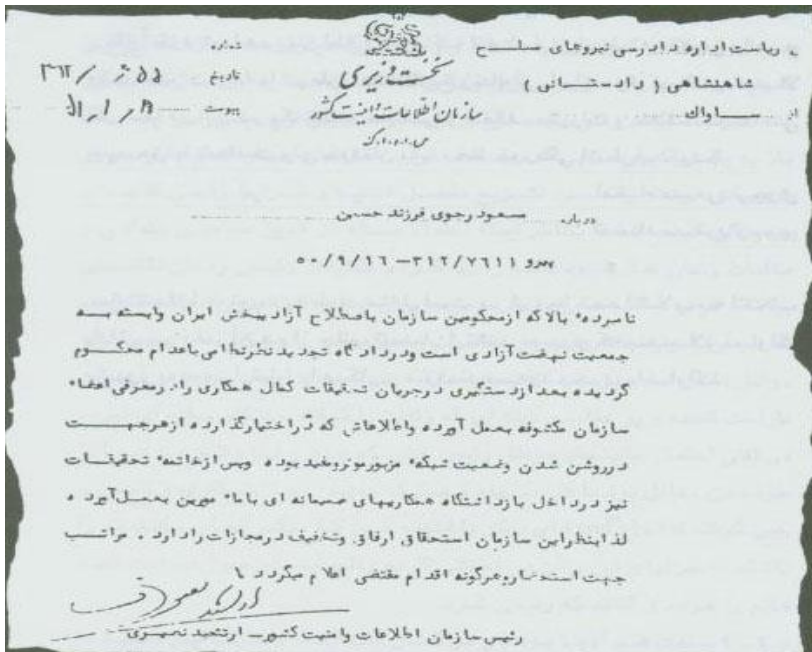
امضاء مسعود رجوی

(سند شماره 5)

متن سند شماره 5:

به ریاست اداره دادرسی نیروهای مسلح
تاریخ ۳۱۲/۶۵۵
شاهنشاهی (دادستانی)
پیوست ۵۱/۱/۱۹
از ساواک

در باره مسعود رجوی فرزند حسین
پیر و ۳۱۲/۷۶۱۱ - ۵۰/۹/۱۶
نامبرده بالا که از محکومین سازمان
باصطلاح آزادیبخش ایران وابسته به
جمعیت نهضت آزادی است و در دادگاه
تجدید نظر نظامی با اعدام محکوم گردیده
بعد از دستگیری در جریان تحقیقات کمال
همکاری را در معرفی اعضاء سازمان
مکتشفه بعمل آورده و اطلاعاتی را که در
اختیار گذارده از هر جهت در روشن شدن
وضعیت شبکه مزبور موثر و مفید بوده و
پس از خاتمه تحقیقات نیز در داخل
بازداشتگاه همکاریهای صمیمانه ای با
مامورین بعمل آورده، لذا به نظر این سازمان استحقاق ارفاق و تخفیف در مجازات را دارد. مراتب جهت استحضار و هر
گونه اقدام مقتضی اعلام می گردد.
امضاء ارتشبد نصیری
رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور - ارتشبد نصیری



تا اینجا، علت تخفیف حکم اعدام مسعود رجوی، به حبس ابد بر اساس نظر بسیاری از محققان و تاریخ نویسان غلط از آب در میآید. بر اساس اسناد پیشین، این تنها خود مسعود رجوی بود که با شاهکار هایش در زندان، خود را برای روز مبادا حفظ کرد. سند شماره ۶، از انتشارات خود سازمان است که به دفعات مختلف، در کتاب ها و نشریات گوناگون سازمان از جمله در نشریه مجاهد شماره ۵۳۱ و ۵۶۹ آمده است. در نشریه مجاهد شماره ۵۶۹، بهمن ماه ۱۳۸۰، صفحه ۱۳، در سند شماره ۶، که به عنوان سندی خیلی محرمانه از آن نام برده شده است، آمده است که مسعود رجوی در تاریخ ۱-۵-۵۰ بازداشت شد. در همان صفحه از نشریه آمده است که ضربه نظامی بر سازمان، شهریور ۵۰، یعنی حداقل یک ماه بعد از دستگیری مسعود رجوی به دست ساواک، انجام شده است.

شماره پرونده: ۸۹۶		شماره دفتر: ۵۱۰۲۵۵	
نام و نام خانوادگی: علی محمدی	تاریخ تولد: ۱۳۲۵	محل تولد: تهران	محل سکونت: تهران
شماره شناسنامه: ۵۰۰۰۰۰۰۰	محل شناسنامه: تهران	محل خدمت: تهران	محل خدمت: تهران
محل خدمت: تهران	محل خدمت: تهران	محل خدمت: تهران	محل خدمت: تهران
توضیحات: ...			
تاریخ: ...			
محل: ...			

”در مرداد ماه سال ۱۳۵۰ چندین مورد مشکوک در اطراف خانه های جمعی، سازمان دیده شده بود. همه کسانی که به خانه تیمی رفت و آمد داشتند، قبل از رسیدن به خانه، می بایست اطراف خود را هوشیارانه مورد بررسی قرار می دادند تا اگر مورد مشکوکی از تعقیب را متوجه می شدند، از رفتن به خانه تیمی خودداری کنند... بامداد روز هفتم شهریور ۱۳۵۰، زمانی که شهر تهران هنوز خواب آلود، خیابان ها خلوت و آفتاب ناپیدا بود و در خانه های تیمی خواب های کوتاه شب پیش برای ادای نماز صبح می شکست، دستور یورش از اتاق فرمان در مرکز ساواک، به تیم های ضربت رسید.“ *

طبق سند شماره ۶ که از جانب خود سازمان منتشر شده است، مسعود رجوی در تاریخ ۱-۵-۵۰ از طرف ساواک دستگیر

شد. در همان مردادماه، ساواک به شناسایی خانه های تیمی اعضای سازمان پرداخت. تا این که نخستین حمله را در تاریخ ۷ شهریور همان سال انجام داد و در ۳۰ مهرماه نیز مهمترین خانه تیمی واقع در خیابان غیاثی که محمد حنیف نژاد در آن ساکن بود و همچنین خانه های تیمی دیگر مورد یورش ساواک قرار گرفت که در مجموع بیش از ۱۳۰ تن از اعضای مجاهدین در این عملیات ها دستگیر شدند.

آیا قایل باور هست که نویسندگان صدها مقاله ای که این روزها مجیز و ثنای مسعود رجوی را می کنند و از مرحله کاسه لیبسی هم بسیار فراتر رفته اند، آنقدر ابله باشند که اولاً از گذشته رهبرشان در زندان شاه بی خبر باشند و یا اینکه جرات نمی کنند در این مورد اظهار نظر بکنند؟